نشریه علمی مطالعات راهبردی آمریکا

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

تحلیل ساختاری افول قدرت آمریکا با تاکید بر تقدم فرسایش درون‌زا بر تهدیدهای برون‌زا (۲۰۰۰ – ۲۰۲۶)

چکیده

تحلیل‌های رایج از افول قدرت ایالات متحده بیشتر بر تهدیدهای بیرونی نظیر ظهور چین و روسیه متمرکز بوده و از آسیب‌شناسی درون‌ساختاری غافل مانده‌اند. این پژوهش با بهره‌گیری از نظریه انتقادی هژمونی رابرت کاکس، تلاش می‌کند با چرخشی پارادایمی، فرسایش درون‌زا را به عنوان عامل اصلی تبیین کند. هدف اصلی مقاله، شناخت مؤلفه‌های فرسایش درون‌زا در سه سطح «ایده»، «نهاد» و «قدرت مادی» و نشان دادن تقدم این عوامل بر تهدیدهای برون‌زا در تبیین افول قدرت آمریکا است. بر این اساس این مقاله مبتنی بر رویکرد توصیفی- تبیینی و با استفاده از روش مطالعه اسنادی به دنبال پاسخ به این سئوال است که مهم‌ترین علت افول قدرت هژمونی آمریکا چیست؟ فرضیه اصلی پژوهش این است که مهم‌ترین علت افول قدرت آمریکا، ظهور رقبای خارجی نیست، بلکه فرسایش هم‌زمان سه مؤلفه هژمونیک مورد نظر رابرت کاکس شامل؛ فروپاشی اجماع داخلی پیرامون ارزش‌های مشترک، اختلال کارکردی در فرآیند تصمیم‌گیری ناشی از دوقطبی‌شدن حزبی، کاهش توانایی آمریکا در هدایت نهادهای بین‌المللی و سوءاستفاده از آن‌ها و اولویت‌دهی فزاینده به هزینه‌های نظامی- امنیتی به جای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مدنی است. یافته‌های پژوهش بیانگر این است که فرسایش درون‌زای مؤلفه‌های ایده، نهاد و قدرت مادی نقش تعیین‌کننده‌تری نسبت به تهدیدهای برون‌زا در افول قدرت آمریکا دارد و بحران هژمونیک کنونی بیش از آنکه ناشی از رقابت خارجی باشد، ریشه در آسیب‌های ساختاری داخلی دارد.

واژگان کلیدی: افول قدرت آمریکا، فرسایش درون‌زا، نظریه هژمونی رابرت کاکس، قدرت مادی، نهاد، ایده.

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

مقدمه

برای دهه‌ها، تحلیل‌های روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی، افول قدرت ایالات متحده را عمدتاً در چارچوب تهدیدهای برون‌زا تبیین کرده‌اند. در این رویکرد مسلط، ظهور چین به عنوان رقیبی اقتصادی و نظامی، احیای قدرت‌طلبی روسیه و تحولات نظم منطقه‌ای در شرق آسیا، مهم‌ترین متغیرهای تبیین‌کننده افول قدرت آمریکا تلقی شده‌اند. این در حالی است که تصویر به‌جای‌مانده از آمریکای دوران جنگ سرد و حتی دهه ۱۹۹۰، تصویر کشوری بود با اجماع داخلی نسبتاً پایدار، نهادهای کارآمد و توانایی بالا در هدایت نظم بین‌المللی؛ دورانی که واشینگتن نه تنها از برتری مادی بی‌چون‌وچرا برخوردار بود، بلکه می‌توانست ارزش‌ها و هنجارهای خود را به‌گونه‌ای ترویج کند که سایر بازیگران نیز آن را بپذیرند. با این حال، شواهد تجربی در قرن بیست و یکم حکایت از فرسایش تدریجی همین ساختارها دارد. نکته‌ای که در بسیاری از تحلیل‌های متداول کمتر مورد توجه قرار گرفته، تحولات درون‌ساختاری خود ایالات متحده است. شکاف‌های عمیق هویتی و طبقاتی، کاهش اعتماد عمومی به نهادها، دوقطبی‌شدن حزبی و تخصیص نابهینه منابع، نشانه‌هایی هستند که نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به رقابت بیرونی فروکاست. این خلأ تحلیلی، مسئله اصلی پژوهش حاضر را شکل می‌دهد: چارچوب‌های رایج، افول آمریکا را بیش از حد به متغیرهای بیرونی وابسته کرده و از آسیب‌شناسی درون‌ساختاری غافل مانده‌اند.

ضرورت نظری پرداختن به این مسئله از آن روست که نظریه‌های متعارف روابط بین‌الملل، به‌ویژه رویکردهای رئالیستی، قدرت را عمدتاً با شاخص‌های مادی و رقابت بین‌دولتی می‌سنجند و لایه‌های عمیق‌تر مشروعیت، کارکرد نهادها و زمینه‌های اجتماعی-فرهنگی هژمونی را کم‌رنگ می‌بینند. نظریه انتقادی هژمونی رابرت کاکس[1] با ارائه مفهومی سه‌بعدی از هژمونی (ایده، نهاد و قدرت مادی)، امکان آسیب‌شناسی ساختاری قدرت را بدون تقلیل آن به مؤلفه‌های صرفاً مادی فراهم می‌آورد. از این منظر، هژمونی زمانی پایدار است که این سه مؤلفه در هماهنگی با یکدیگر عمل کنند و گسست میان آن‌ها، آغازگر بحران و زوال است. ضرورت کاربردی پژوهش نیز در آن است که هرگونه سیاست‌گذاری برای مواجهه با زوال قدرت آمریکا، مستلزم شناخت دقیق ریشه‌های آن است. اگر افول عمدتاً ناشی از عوامل بیرونی باشد، تقویت رقابت با چین و مهار روسیه می‌تواند راهگشا باشد؛ اما اگر مشکل اصلی در درون نظام

[1]. Robert Cox

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آمریکا ریشه داشته باشد، هرگونه راهبرد مقابله‌جویانه بدون توجه به این عوامل درونی محکوم به ناکامی خواهد بود.

بر این اساس، پژوهش حاضر بر این فرض استوار است که مهم‌ترین علت افول قدرت آمریکا، ظهور رقبای خارجی نیست، بلکه فرسایش هم‌زمان مؤلفه‌های سه‌گانه مورد نظر کاکس است: در سطح ایده‌ها، فروپاشی اجماع داخلی پیرامون ارزش‌های مشترک؛ در سطح نهادهای داخلی، اختلال کارکردی در فرآیند تصمیم‌گیری ناشی از دوقطبی‌شدن حزبی؛ در سطح نهادهای بین‌المللی، کاهش توانایی آمریکا در هدایت و سوءاستفاده از سازمان‌هایی نظیر ناتو و سازمان ملل؛ و در سطح قدرت مادی، اولویت‌دهی فزاینده به هزینه‌های نظامی-امنیتی به جای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مدنی. بازه زمانی این پژوهش، سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ را در بر می‌گیرد و در موارد لازم برای مقایسه، به دوره اوج هژمونی آمریکا (دهه ۱۹۹۰) نیز ارجاع داده شده است. بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش این است که مهم‌ترین علت افول هژمونی آمریکا چیست؟

۱- پیشینه تحقیق

با توجه به اهمیت افول قدرت ایالات متحده آمریکا، در این زمینه پژوهش‌های متعددی انجام شده است که هر یک از آنها به دنبال تبیین ابعادی از این مسئله بوده‌اند که در ادامه به برخی از آن‌ها به طور اجمالی اشاره می‌شود:

پیرانی و سعیدی‌راد (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان «افول سیاسی ایالات متحده آمریکا: زمینه‌ها و دلایل» به این نتیجه دست یافته‌اند که مجموعه‌ای از عوامل همچون ساختار نظام سیاسی، رویکرد یک‌جانبه‌گرایانه، مبانی ایدئولوژیک لیبرالیسم، تضعیف نفوذ در کشورهای در حال توسعه، کاهش قدرت چانه‌زنی در برابر متحدان سنتی و فرسایش اعتبار دیپلماتیک، مهم‌ترین متغیرهای تبیین‌کننده روند افول سیاسی آمریکا به شمار می‌روند.

سعیدی (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «تحلیل چیستی، چرایی و چگونگی افول آمریکا از منظر تئوری چرخه‌های بلند» به سه پرسش بنیادین درباره چیستی، علل و فرآیند افول آمریکا پاسخ داده است. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بر اساس چهار مرحله پیش‌بینی‌شده در نظریه چرخه‌های بلند، آمریکا هم‌اکنون در مرحله سوم (تمرکززدایی ناشی از ظهور رقبای نوظهور) قرار دارد. نویسنده همچنین استدلال می‌کند که به دلیل تحولات چند دهه اخیر در نظام بین‌الملل، احتمال وقوع جنگ تمام‌عیار جهانی در مرحله چهارم الزامی نیست و انتقال قدرت به هژمون جدید ممکن است بدون جنگ جهانی سوم محقق شود.

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

آهویی و حسینی (۱۳۹۵) در مقاله ای با عنوان «افول هژمونی آمریکا: معنای انتقال قدرت در نظام جهانی و الزامات سیاست‌گذاری» استدلال کرده‌اند که نظام جهانی پیش از ورود به عصر چندقطبی، دوره‌ای گذار و آشفته را تجربه خواهد کرد. آنان تأکید می‌کنند که کشورها به ویژه جمهوری اسلامی ایران باید آمادگی خود را برای مقابله با تهدیدات نوظهور ناشی از این وضعیت افزایش دهند.

پاتل[۱] و همکاران در مقاله ای با عنوان« هژمونی آمریکا در یک برهه حساس: درس‌هایی از قدرت‌های بزرگ تاریخ» با بررسی تاریخی ۲۹ قدرت بزرگ جهان، نشانه‌های هشداردهنده زوال قدرت‌های بزرگ را شناسایی کرده‌اند. یافته‌های آنان نشان می‌دهد که آمریکا در حال حاضر چهار نشانه کلیدی از این نشانه‌ها را داراست: گسست‌های درونی، فرسایش اتحادهای راهبردی، کاهش اعتبار اخلاقی در عرصه بین‌الملل و ظهور قدرت‌های نوظهور با جاه‌طلبی‌های رقیب. مدل کمی این پژوهشگران بازه زمانی ۲۰۳۲ تا ۲۰۶۷ را به عنوان پنجره احتمالی زوال هژمونیک آمریکا پیش‌بینی کرده است.

هویگنس[۲](۲۰۱۷) در پژوهشی با عنوان «انحطاط آمریکا و تغییر هژمونی جهانی» با بهره‌گیری از روش تحلیلی-نهادی و در نظر گرفتن سه شاخص قدرت لیبرال (شامل پانزده معیار فرعی)، به این نتیجه رسیده است که توانایی قدرت دولت در آمریکا دچار کاهش نسبی شده است. وی تأکید می‌کند که این فرسایش به ویژه در سال‌های اخیر تشدید شده و به بی‌ثباتی نظم سلطه‌گرایانه لیبرال تحت رهبری آمریکا انجامیده است.

شولر[۳](۱۹۹۸)، در پژوهشی با عنوان « ناهماهنگی مرگبار» استدلال کرده است که ایالات متحده از دهه ۱۹۹۰ به بعد، محور اصلی سیاست خود در جنوب غرب آسیا را بر اساس یک‌جانبه‌گرایی قرار داده است. به باور وی، این رویکرد یک‌جانبه‌گرا عامل اصلی برهم خوردن موازنه منطقه‌ای بوده و چالش‌های امنیتی آمریکا در محیط منطقه‌ای را افزایش داده است. شولر نتیجه می‌گیرد که سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه فزاینده آمریکا از دهه ۱۹۹۰، بحران‌های مرتبط با افول این کشور را تشدید کرده است.

تروبیتز و هریس[۴](۲۰۱۹) در مقاله‌ای با عنوان «پایان قرن آمریکا؟ فرسایش تدریجی منابع داخلی قدرت قابل‌استفاده» استدلال می‌کنند که مهم‌ترین محدودیت‌های فراروی رهبری آمریکا نه از سوی رقبای خارجی، بلکه از سیاست داخلی نشأت می‌گیرد. به باور آنان، در حالی که قدرت نسبی آمریکا از نظر توانمندی‌های نظامی در مقایسه با رقبا همچنان

---

۱. Patel
۲. Huygens
۳. Schweller
۴. Trubowitz & Harris

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

پایدار مانده، قدرت قابل‌استفاده این کشور به‌طور چشمگیری کاهش یافته است. آنان این کاهش را در سه عامل ظهور ابرقطبی‌شدگی در نظام سیاسی آمریکا، فقدان روایت راهبردی قانع‌کننده در سیاست خارجی و فرسایش قرارداد اجتماعی می‌دانند.

بینا[1](۲۰۲۳)، در پژوهشی با عنوان «جهانی‌شدن و افول قدرت آمریکا: اقتصاد سیاسی سقوط آمریکا» استدلال می‌کند افول قدرت آمریکا نه توسط رقبای خارجی، بلکه توسط فرایند جهانی‌سازی و تحولات اقتصاد سیاسی داخلی آغاز شده است. بینا در این پژوهش بر عوامل اقتصادی- ساختاری افول تأکید دارد.

برخلاف پیشینه پژوهش که افول قدرت آمریکا را عمدتاً در چارچوب رقابت با قدرت‌های نوظهور (سعیدی، ۱۴۰۰؛ آهویی و حسینی، ۱۳۹۵) یا با تمرکز بر یک عامل منفرد نظیر نظام سیاسی (پیرانی و سعیدی‌راد، ۱۴۰۰)، یک‌جانبه‌گرایی (شولر، ۱۹۹۸) یا جهانی‌سازی اقتصادی (بینا، ۲۰۲۳) تبیین کرده‌اند، پژوهش حاضر نخست با بهره‌گیری از چارچوب سه‌بعدی و منسجم رابرت کاکس، مؤلفه‌های «ایده»، «نهاد» و «قدرت مادی» را به‌صورت هم‌زمان و در تعامل دیالکتیکی با یکدیگر عملیاتی می‌کند و نشان می‌دهد که افول هژمونی آمریکا محصول گسست هم‌زمان این سه سطح است، نه نتیجه یک عامل واحد. دوم، برخلاف آثاری که صرفاً به توصیف نشانه‌های افول بسنده می‌کنند، این پژوهش با استناد به داده‌های تجربی به‌روز در سطوح داخلی و بین‌المللی، تقدم تحلیلی فرسایش درون‌زا بر تهدیدهای برون‌زا را به‌صورت نظام‌مند مستدل می‌سازد. سوم، در حالی که ترویبتر و هریس (۲۰۱۹) و پاتل و همکاران به توصیف فرسایش منابع داخلی یا نشانه‌های تاریخی زوال پرداخته‌اند، این مقاله فراتر از توصیف، سازوکار علّی گذار از هماهنگی سه‌گانه کاکسی به گسست ساختاری را تبیین می‌کند و بر همین اساس، ضرورت بازنگری در راهبردهای مقابله‌جویانه مبتنی بر مهار رقبای بیرونی را به‌عنوان دلالت سیاستی پژوهش حاضر مطرح می‌سازد.

۲-روش پژوهش

پژوهش حاضر از نظر هدف، کاربردی است و از نظر ماهیت، کیفی محسوب می‌شود. روش پژوهش، مطالعه اسنادی بوده و شیوه گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است. داده‌ها شامل اسناد رسمی، گزارش‌های معتبر بین‌المللی و منابع علمی و تحلیلی داخلی و خارجی است. برای بررسی مؤلفه قابلیت‌های مادی، از روش تحلیل ثانویه داده‌های کمّی استفاده شده است؛ به این معنا که داده‌های خام و تحلیل‌های آماری اولیه آن‌ها مستقیماً از گزارش‌های معتبر بین‌المللی نظیر گزارش‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول استخراج و بازآرایی شده‌اند. پژوهش حاضر این یافته‌های کمّی از پیش تحلیل‌شده را با هدف مقایسه دوره‌های تاریخی و تطبیق آن با تغییرات در سه مؤلفه اصلی پژوهش، مورد تفسیر قرار داده است.

---

[1]. Bina

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

۳-چارچوب نظری: نظریه انتقادی هژمونی رابرت کاکس

برای تبیین افول قدرت ایالات متحده، به چارچوب نظری نیاز است که بتواند فراتر از شاخص‌های مادی قدرت، به لایه‌های عمیق‌تر مشروعیت، کارکرد نهادها و زمینه‌های اجتماعی- فرهنگی هژمونی توجه کند. نظریه انتقادی هژمونی رابرت کاکس[۱] که ریشه در اندیشه‌های آنتونیو گرامشی[۲] دارد، چنین امکانی را فراهم می‌آورد. کاکس به عنوان یکی از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان مکتب نئوگرامشی در روابط بین‌الملل، با ارائه مفهومی سه‌بعدی از هژمونی، امکان آسیب‌شناسی ساختاری قدرت را بدون تقلیل آن به مؤلفه‌های صرفاً مادی فراهم می‌سازد.

در نظریه کاکس، هژمونی مفهومی متفاوت از سلطه یا برتری صرف دارد. به باور او، یک قدرت هژمون نه تنها از طریق زور و اجبار، بلکه از طریق رضایت و مشروعیت نظم مطلوب خود را تثبیت می‌کند. کاکس در این زمینه معتقد است: «برای آنکه یک دولت بتواند هژمون شود، باید نظم جهانی بنیان نهد و از آن محافظت کند که در اندیشه خود جهان‌شمول باشد؛ یعنی نظمی که در آن یک دولت مستقیماً دیگران را استثمار نکند، بلکه نظمی که اکثر دولت‌های دیگر (دست‌کم آنهایی که در حوزه نفوذ هژمون قرار دارند) بتوانند آن را با منافع خود بیابند» (Cox, ۱۹۸۳: ۱۳٦) از این منظر، هژمونی صرفاً برتری نظامی یا اقتصادی یک دولت بر دیگران نیست، بلکه وضعیتی است که در آن ارزش‌ها، هنجارها و نهادهای مورد نظر قدرت هژمون چنان ترویج می‌شوند که سایر بازیگران نیز آنها را طبیعی و عادلانه بپندارند. به عبارت دیگر، در وضعیت هژمونیک، ضعیف‌ها روابط قدرت مسلط را مشروع می‌پندارند.(Cox, ۱۹۸۱:۱۳۷)

کاکس برای تحلیل هژمونی، مفهوم «ساختار تاریخی» [۳]را معرفی می‌کند. ساختار تاریخی از تعامل سه مولفه تشکیل می‌شود: قدرت مادی[۴] ، ایده‌ها[۵] و نهادها[۶]. (Cox, ۱۹۸۱: ۱۳٦) این سه مؤلفه در تعامل با یکدیگر، زمینه تداوم یا زوال هژمونی را شکل می‌دهند.

قدرت مادی: به ظرفیت‌های اقتصادی، نظامی و فناورانه‌ای اشاره دارد که بستر مادی هژمونی را تشکیل می‌دهند. کاکس برخلاف رئالیست‌ها، قدرت مادی را نه به تنهایی، بلکه در تعامل با دو مؤلفه دیگر تحلیل می‌کند (Cox, ۱۹۸۷: ٦). به عبارت دیگر، صرف برخورداری از توانمندی‌های مادی برای تداوم هژمونی کافی نیست؛ این توانمندی‌ها باید در چارچوبی از ایده‌ها و نهادهای مشروع به کار گرفته شوند.

---

۱. Robert W. Cox
۲. Antonio Gramsci
۳. Historical Structure
٤. Material Capabilities
٥. Ideas
٦. Institutions

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

ایده‌ها: به دو سطح اشاره دارد؛ اول، ایده‌هایی درباره ماهیت روابط انسانی و نظم اجتماعی که هنجارهای مشترک را شکل می‌دهند؛ دوم، ایده‌هایی که به عنوان جهان‌بینی‌های جمعی عمل کرده و چارچوب درک بازیگران از واقعیت را تعیین می‌کنند (Cox, ۱۹۸۱:۱۳٦). در مورد هژمونی آمریکا، ایده‌هایی نظیر لیبرال دموکراسی، آزادی فردی، اقتصاد بازار و رویای آمریکایی نقش محوری در تولید رضایت و مشروعیت داشته‌اند. از منظر کاکس، ایده‌ها صرفاً بازتاب شرایط مادی نیستند، بلکه خود بخشی از واقعیت اجتماعی را تشکیل می‌دهند و می‌توانند مستقل از زیرساخت‌های مادی عمل کنند. او تأکید می‌کند که «نظریه همیشه برای کسی و برای هدفی است»؛ یعنی هر نظریه‌ای الزاماً موضعی طبقاتی یا ارزشی را بازنمایی می‌کند. (Cox, ۱۹۸۱:۱۲۸)

نهادها: به ترتیبات سازمانی و قواعدی اشاره دارد که ایده‌های هژمونیک را تثبیت و بازتولید می‌کنند. کاکس بر نقش نهادها در بی‌طرفانه جلوه دادن روابط قدرت و پوشاندن منافع خاص پشت زبان منافع عمومی تأکید دارد. او معتقد است؛ نهادها راه‌هایی برای مدیریت تعارضات داخلی فراهم می‌کنند و سلطه را بدون استفاده از زور تضمین می‌نمایند. (Cox, ۱۹۸۱:۱۳۷) کاکس دو سطح نهادها را از هم متمایز می‌کند: نهادهای داخلی (مانند کنگره، نظام قضایی، احزاب سیاسی، ساختار اجرایی) و نهادهای بین‌المللی (مانند سازمان ملل، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، ناتو). از منظر او، نهادهای بین‌المللی محصول هژمونی یک قدرت بزرگ هستند، اما به محض ایجاد، استقلال نسبی یافته و به ابزاری برای بازتولید نظم هژمونیک تبدیل می‌شوند. (Cox, ۱۹۸۳).

نکته اساسی در نظریه کاکس، توجه به تعامل دیالکتیکی این سه مؤلفه است. کاکس معتقد است؛ هژمونی زمانی پایدار است که ایده‌ها، نهادها و قدرت مادی در هماهنگی با یکدیگر عمل کنند و هنگامی که بین این سطوح گسست ایجاد شود، هژمونی وارد فاز بحران و زوال می‌شود. چارچوب نظری کاکس با برجسته‌سازی سه مؤلفه ایده، نهاد و قدرت مادی، امکان تحلیل افول قدرت آمریکا را بدون تقلیل به تهدیدهای بیرونی فراهم می‌آورد.

۴-مؤلفه‌های فرسایش قدرت در ایالات متحده آمریکا

تاریخ روابط بین‌الملل همواره شاهد صعود و افول قدرت‌های بزرگ بوده است. از امپراتوری رم در دوران باستان تا بریتانیا در عصر مدرن، هیچ قدرتی نتوانسته است برای همیشه در اوج بماند. تاریخ نشان داده قدرت‌هایی که نتوانند خود را با تحولات تطبیق دهند و آسیب‌های درونی را درمان کنند، محکوم به زوال هستند. این آموزه تاریخی، امروز درباره جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل نیز پرسش‌های جدی پیش روی تحلیلگران قرار داده است که در ادامه افول

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

قدرت آمریکا با تاکید بر تقدم فرسایش درون‌زا بر تهدیدهای برون‌زا براساس سه مولفه مورد نظر رابرت کاکس در نظریه هژمونی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۴- فرسایش ایده‌ها

بر اساس نظریه کاکس، مؤلفه «ایده» شامل ارزش‌ها، هنجارها و جهان‌بینی‌هایی است که به نظم هژمونیک مشروعیت می‌بخشند. (Cox, ۱۹۸۱:۱۳٦) در ادبیات علوم سیاسی و مطالعات فرهنگی آمریکا، مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک به‌عنوان هسته هویت و مشروعیت‌بخش نظام سیاسی آمریکا شناسایی شده‌اند. ساموئل هانتینگتون این ارزش‌ها را شامل آزادی، برابری، فردگرایی، دموکراسی، حاکمیت قانون و گرایش به دولت محدود معرفی می‌کند (Huntington, ۱۹۸۱) سیمور مارتین لیپست نیز ارزش های آمریکایی را متشکل از آزادی، برابری‌گرایی، فردگرایی، پوپولیسم و اصل عدم مداخله دولت (لسه‌فر[۱]) می‌داند که وجه تمایز بنیادین آمریکا از سایر دموکراسی‌های صنعتی است(Lipset, ۱۹۹٦) «استثناگرایی آمریکایی»[۲] و «رویای آمریکایی[۳]»، در ادبیات این دو نویسنده، به‌عنوان مهم‌ترین تجلیات عملیِ ارزش‌های بنیادین شناخته می‌شوند. بر این اساس، انتخاب این دو مفهوم به‌عنوان متغیرهای اصلی این بخش، مبتنی بر نقش بنیادین آن‌ها در تولید رضایت و مشروعیت‌بخشی به نظم هژمونیک آمریکا است. متغیرهای سه‌گانه دیگر در این بخش نیز به‌عنوان نشانگرهای تجربی فرسایش این ایده‌های بنیادین انتخاب شده‌اند.

۱-۱-۴- افول استثناگرایی آمریکایی

در گفتمان آمریکا «استثناگرایی آمریکا» اساس شکل دهنده رفتارهای آمریکا در عرصه خارجی است. آمریکایی‌ها عمیقاً بر این باورند که کشور آنان یک استثناء در قاعده کلی کشورهای جهان می باشد و آینده نیز در این امر دگرگونی پدید نخواهد آورد. شهری بر بالای تپه، ملتی خاص، آمریکایی متفاوت از دیگر کشورها، این‌ها اصطلاحاتی هستند که به صورت مکرر می توان آن‌ها را در ادبیات ملت آمریکا یافت. به طور نمونه می توان به این جمله از «جان وینتروپ[۴]»، نخستین فرماندار مهاجرنشین خلیج ماساچوست در سال ۱۶۳۰ اشاره کرد؛ این عهد بین ما و خدا قرار دارد... ما باید خودمان را به عنوان «شهری روی تپه» در نظر بگیریم که چشم های همه مردم به سوی ماست. بنابراین استثنا گرایی آمریکایی نظریه‌ای است که معتقد است ایالات متحده آمریکا به طور کیفی از سایر ملت ها متمایز است.(Lipset, ۱۹۹٦:۱۸)

---

۱. laissez-faire
۲. American Exceptionalism
۳. American Dream
٤. John Winthrop

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

استثناگرایی آمریکایی یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های ایدئولوژیک هژمونی آمریکا محسوب می‌شود. با این حال، شواهد متعدد نشان می‌دهد که این باور هم در سطح داخلی و هم در سطح بین‌المللی رو به افول است. مؤسسه تحقیقات دینی عمومی[۱] در بررسی که در خصوص ارزش‌های آمریکایی در سال ۲۰۲۵ انجام داده، نشان می‌دهد که تنها ۲۳ درصد از آمریکایی‌ها به «الگوی اخلاقی خوب آمریکا برای جهان» افتخار می‌کنند و این میزان در میان دموکرات‌ها و مستقل‌ها به مراتب کمتر از جمهوری‌خواهان است. (PRRI, ۲۰۲۵: ۱۰) مطالعه بنیاد کارنگی برای صلح بین‌الملل[۲] نشان می‌دهد که تنها ۳۹ درصد از بزرگسالان ۱۸ تا ۲۹ ساله، آمریکا را قدرتمندترین کشور جهان می‌دانند، در حالی که این رقم در میان افراد ۶۵ ساله و بالاتر ۴۷ درصد است. (Howe, ۲۰۲٦: ۳) همچنین ۳۸ درصد از جوانان اهمیت چندانی برای «قدرت و نفوذ آمریکا در جهان» قائل نیستند، در حالی که این رقم در میان سالمندان ۲۲ درصد است.(Howe, ۲۰۲٦: ٤)

در سطح بین‌المللی، نظرسنجی مرکز تحقیقات پیو[۳] در سال ۲۰۲۵ از ۲۴ کشور نشان می‌دهد که تنها ۴۹ درصد از پاسخ‌دهندگان دیدگاه مثبتی نسبت به آمریکا دارند که نسبت به بیش از ۶۰ درصد در پایان دوره ریاست‌جمهوری بایدن، کاهش چشمگیری یافته است. (Pew Research Center, ۲۰۲۵, cited in Abbasi, ۲۰۲۵: ۲) علاوه بر این، نظرسنجی بانک آمریکا در مارس ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که ۶۹ درصد از مدیران صندوق‌های سرمایه‌گذاری جهانی معتقدند «استثناگرایی آمریکا» به اوج خود رسیده و رو به زوال است.(Bank of America, ۲۰۲۵)

در مجموع، شواهد حاکی از آن است که هم در سطح داخلی (به ویژه در میان نسل جوان) و هم در سطح بین‌المللی (به ویژه در میان متحدان سنتی)، باور به «استثنایی بودن» آمریکا دچار فرسایش عمیق شده و این فرسایش، مشروعیت ایدئولوژیک هژمونی آمریکا را تضعیف کرده است.

۲-۱-۴-کاهش باور به رویای آمریکایی

یکی از بنیادی‌ترین مؤلفه‌های ایدئولوژیک هژمونی آمریکا، باور به رویای آمریکایی است؛ براساس این ایده هر فردی صرف‌نظر از طبقه خود، می‌تواند از طریق سخت‌کوشی به موفقیت و تحرک اجتماعی رو به بالا دست یابد. با این حال، داده‌های تجربی حاکی از کاهش چشمگیر این باور در میان شهروندان آمریکایی است.

---

۱. Public Religion Research Institute
۲. Carnegie Endowment for International Peace
۳. Pew Research Center

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

در مطالعه‌ای که توسط دِمورا و نیومن[۱] با استفاده از داده‌های نزدیک به ۱.۳ میلیون نوجوان ۱۷ تا ۱۹ ساله آمریکایی در ۸۶.۵ درصد کل مناطق مسکونی کشور انجام شده، نشان می دهد که قرار گرفتن در معرض نابرابری اقتصادی در محیط زندگی نوجوانی، با کاهش باور به رویای آمریکایی در آغاز جوانی مرتبط است. این پژوهش نشان می‌دهد که حرکت از مناطقی با کمترین میزان نابرابری به مناطقی با بالاترین میزان نابرابری، با کاهش معناداری در باور به این اصل که «از طریق سخت‌کوشی، همه می‌توانند در جامعه آمریکا موفق شوند» همراه است (DeMora & Newman, ۲۰۲۶: ۵). همچنین مشخص شد این رابطه در میان جوانانی که در خانواده‌های با درآمد بالاتر پرورش یافته‌اند، شدیدتر است. (DeMora & Newman, ۲۰۲۶: ٦)

واندن بروک، سیفتسی و لرش[۲] رابطه بین قرار گرفتن در معرض نابرابری ثروت در دوران کودکی و تحرک بین‌نسلی درآمدی را در ۷۲۴ منطقه اقتصادی در آمریکا بررسی کرده‌اند. آنان به صراحت بیان می‌کنند که همبستگی منفی بین نابرابری درآمد و تحرک بین‌نسلی، که اغلب به عنوان منحنی گتسبی بزرگ شناخته می‌شود، تهدیدی برای رویای آمریکایی تحرک رو به بالا است. (van den Broek et al., ۲۰۲۵: ۲) یافته‌های آنان نشان می‌دهد که کودکانی که در مناطقی با نابرابری ثروت کمتر (شاخص جینی ۰.۷۰) بزرگ شده‌اند، به طور متوسط به رتبه ۴۷ صدم درآمد ملی صعود می‌کنند، در حالی که همتایان آنان در مناطق با نابرابری ثروت بالا (شاخص جینی ۰.۸۵) تنها به رتبه ۳۷ صدم دست می‌یابند. (Van den Broek et al., ۲۰۲۵: ٦) شبیه‌سازی‌های این مطالعه نشان می‌دهد که کاهش ۱۰ درصدی نابرابری ثروت محلی با افزایش تقریباً ۲ رتبه درصدی در تحرک رو به بالا همراه است (van den Broek et al., ۲۰۲۵: ۸).

در مجموع، شواهد حاکی از آن است که باور به رویای آمریکایی به عنوان یک «ایده جهان‌شمول» که مشروعیت نظم هژمونیک را تأمین می‌کند. دچار فرسایش عمیق شده و این فرسایش ریشه در تجربه ملموس نابرابری و کاهش تحرک اجتماعی در زندگی روزمره شهروندان دارد.

۳-۱-۴- شکاف‌های عمیق هویتی و طبقاتی

یکی دیگر از مؤلفه‌های اساسی فرسایش ایده‌ها در آمریکا، تعمیق شکاف‌های هویتی و طبقاتی است که اجماع ملی پیرامون ارزش‌های مشترک را از بین برده است. این شکاف‌ها در سه سطح قابل بررسی است: شکاف اقتصادی، شکاف سیاسی-ایدئولوژیک، و شکاف فرهنگی.

---

۱. DeMora & Newman
۲. Van den Broek, Ciftci, Lersch

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

در سطح اقتصادی، نابرابری ثروت در آمریکا به بالاترین سطح خود در چهار دهه اخیر رسیده است. بر اساس داده‌های فدرال رزرو، تا پایان سال ۲۰۲۵، یک درصد ثروتمندترین خانوارها ۳۱.۷ درصد از کل ثروت کشور را در اختیار دارند که بالاترین رقم از زمان آغاز ثبت این آمار در سال ۱۹۸۹ است. بر اساس این گزارش قشر بالای درآمدی به طور مستمر بر بهره‌مندی خود می‌افزایند در حالی که قشر متوسط و پایین با رکود و فشار هزینه‌ها مواجه هستند، نرخ بیکاری سیاه‌پوستان دو برابر سفیدپوستان است. (ABNA, ۲۰۲٦)

در سطح سیاسی، شکاف میان دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان به عمیق‌ترین سطح خود رسیده است. بر اساس نظرسنجی پیو در سال ۲۰۲۵، ۸۸ درصد از آمریکایی‌ها معتقدند تضادهای شدیدی میان حامیان دو حزب وجود دارد و از ۱۹ کشور مورد بررسی، آمریکا پس از کره جنوبی در رتبه دوم قطبی‌شدگی سیاسی قرار دارد. بر اساس این نظر سنجی تنها ۱۷ درصد از آمریکایی‌ها به دولت فدرال اعتماد دارند که یکی از پایین‌ترین سطوح در هفت دهه اخیر است. (Wike, ۲۰۲٦:۲)

در سطح فرهنگی، شکاف‌های هویتی و نسلی به عمیق‌ترین سطح خود در دو دهه اخیر رسیده است. نظرسنجی گالوپ در ژوئن ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که تنها ۳۶ درصد از دموکرات‌ها به آمریکایی بودن خود افتخار می‌کنند، در حالی که این رقم در میان جمهوری‌خواهان ۹۲ درصد است. این شکاف ۵۶ درصدی بزرگترین اختلاف ثبت‌شده از زمان آغاز این نظرسنجی‌ها در سال ۲۰۰۱ است. (Gallup, ۲۰۲۵; Jones, ۲۰۲۵) مجموع افرادی که غرور ملی «کم یا هیچ» دارند به ۲۰ درصد رسیده که با رکورد سال ۲۰۲۰ برابری می‌کند. (Jones, ۲۰۲۵: ۸)

گالوپ گزارش می‌دهد که «هر نسلی نسبت به نسل پیشین خود میهن‌دوستی کمتری دارد و نسل زد[۱] قطعاً بسیار پایین‌تر از دیگران است» (Jones, ۲۰۲۵: ٥) تنها ۴۱ درصد از نسل زد در سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۲۵ غرور ملی شدید ابراز کرده‌اند، در حالی که این رقم برای نسل هزاره[۲] ۵۸ درصد، نسل ایکس[۳] ۷۱ درصد، و بیبی بومرها[۴] ۷۵ درصد بوده است. (Boston Globe, ۲۰۲۵:۱۲) پژوهشگران این پدیده را با مفهوم «اویکوفوبیا[۵]» به معنای «طرد میراث و خانه» تبیین کرده‌اند. این پدیده شامل بازتعریف تاریخ آمریکا به عنوان روایتی از «شرم و انحطاط» است که حس غرور ملی را تضعیف می‌کند. (Gustafson, ۲۰۲٦: ١٤) در مقابل، محققان بر این باورند که میهن‌پرستی سالم

---

[۱] . جوان‌ترین نسل بزرگسال؛ با اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، و شکاف‌های سیاسی عمیق بزرگ شده‌اند

[۲] . دوران ۱۱ سپتامبر، جنگ‌های عراق و افغانستان، و بحران مالی ۲۰۰۸ را در جوانی تجربه کرده‌اند.

[۳] . بین دو نسل بزرگ‌تر و جوان‌تر؛ دوران جنگ سرد و پایان آن را تجربه کرده‌اند

[۴] . (Baby Boomers)متولدین پس از جنگ جهانی دوم؛ دوران رشد اقتصادی و اعتبار جهانی آمریکا را تجربه کرده‌اند

[٥] . oikophobia

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

نیازمند پذیرش انتقاد سازنده است، اما اویکوفوبیا از طرد کامل هویت ملی سرچشمه می‌گیرد (Gustafson, ۲۰۲٦ : ۱۲).

۴-۱-۴- بیگانگی شهروندان از هویت ملی

یکی دیگر از نشانه‌های فرسایش ایده‌ها در آمریکا، افزایش احساس بیگانگی در وطن میان شهروندان است؛ وضعیتی که در آن فرد خود را در کشور خود غریبه احساس می‌کند. نتایج بررسی ها حاکی از گسترش این پدیده در سطحی بی‌سابقه است.

در مطالعه ای که مؤسسه تحقیقات دینی عمومی[۱] با همکاری مؤسسه بروکینگز[۲] در سپتامبر ۲۰۲۵ انجام داده‌اند، نشان می‌دهد که ۴۶ درصد از آمریکایی‌ها با این جمله موافق هستند که «اوضاع آنقدر تغییر کرده که اغلب در کشور خود احساس بیگانه می‌کنم. این عدد نسبت به ۴۱ درصدی که در سال ۲۰۱۶ بوده، افزایش یافته است. نکته قابل توجه اینکه این احساس در بین مردم، دستخوش جابه‌جایی حزبی شده است: در سال ۲۰۲۵، برای نخستین بار، دموکرات‌ها با ۵۹ درصد (در مقابل ۳۰ درصد جمهوری‌خواهان) دو برابر بیشتر از رقبای خود این احساس را تجربه می‌کنند، در حالی که در سال‌های پیشین، جمهوری‌خواهان بیشتر احساس می‌کردند کشور از ارزش‌های آن‌ها فاصله گرفته است» (PRRI & Brookings, ۲۰۲۵). این بیگانگی در میان اقلیت‌های نژادی به مراتب شدیدتر است. مطالعات بروکینگز نشان می‌دهد که ۵۳ درصد از آمریکایی‌های آفریقایی تبار و ۵۶ درصد از لاتین‌تبارها احساس می‌کنند در کشور خود مانند غریبه هستند که این اعداد بالاترین رقم در ۱۶ سال تاریخ این نظرسنجی است (Hong Kong China News Agency, ۲۰۲۵). نظرسنجی تلموندو[۳] ، شبکه تلویزیونی اسپانیایی‌زبان آمریکایی، در اکتبر ۲۰۲۵ نیز نشان داد که تنها ۴۰ درصد از لاتین‌تبارهای بزرگسال آمریکا احساس می‌کنند که به آمریکا تعلق دارند. (Patel, ۲۰۲۵:۳) این رقم در مقایسه با ۵۷ درصد در سال ۲۰۲۲ به شدت کاهش یافته است. از هر دو لاتین‌تبار، یک نفر (۵۳ درصد) نگران حمله به خود یا عزیزانشان به دلیل قومیت خود هستند. (Patel, ۲۰۲۵:٤) در سطح جوانان، نظرسنجی مؤسسه سیاست هاروارد[۴] در مارس ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که ۱۸ درصد از آمریکایی‌های ۱۸ تا ۲۹ ساله هیچ احساس تعلق قوی به هیچ جامعه‌ای ندارند.(Harvard Kennedy School, ۲۰۲۵: ۳) نظرسنجی انجمن روانشناسی آمریکا[۵] در سال ۲۰۲۵ در میان بزرگسالان نیز نشان می‌دهد که ۵۴ درصد از بزرگسالان

---

۱. Public Religion Research Institute
۲. Brookings Institution
۳. Telemundo
٤. Harvard Institute of Politics
٥. American Psychological Association

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

آمریکایی «احساس انزوا»، ۵۰ درصد «احساس طردشدگی» و ۵۰ درصد «کمبود همراهی» را تجربه می‌کنند (APA, ۲۰۲۵: ۳). مجموع بررسی ها نشان می دهد که احساس «بیگانگی در وطن» به پدیده‌ای فراگیر در آمریکا تبدیل شده و این پدیده نه تنها نسل‌ها و گروه‌های قومی مختلف را دربرگرفته، بلکه شکاف‌های سیاسی را نیز بازتولید کرده است.

۲-۴- فرسایش نهادی

۱-۲-۴- اختلال کارکردی در فرآیند تصمیم‌گیری

بر اساس نظریه کاکس، نهادها نقش مهمی در هژمونی دارند. با این حال، شواهد تجربی در دهه های اخیر حاکی از اختلال کارکردی عمیق در کنگره آمریکا به عنوان مهم‌ترین نهاد تصمیم‌گیرنده است، به طوری‌که مؤثرترین قانونگذاران آمریکایی که به نتایج عملی می‌رسند، به‌طور معمول طرح‌هایی معتدل‌تر از موضع شخصی خود ارائه می‌کنند. این موضوع حاکی از آن است که ساختار پر از «نقاط وتو» در نظام آمریکا (شامل ریاست‌جمهوری و مجلس دوم) ایجاب می‌کند که لوایح موفق باید برای طیف گسترده‌ای از بازیگران کلیدی قابل قبول باشد. در نتیجه، قوانین موفق به سمت مرکز طیف سیاسی گرایش می‌یابند و قوانین افراطی در فرآیند قانون‌گذاری حذف می‌شوند. (Crosson et al., ۲۰۲۵)

با این حال، این سازوکار تعدیل‌کننده به دلیل تحولات ساختاری کنگره طی پنج دهه اخیر به شدت تضعیف شده است. آینث ورث[۱] (۲۰۲۵) استدلال می‌کند که نقش فزاینده احزاب سیاسی در کنگره از سال ۱۹۷۵ به بعد، همراه با ملی‌شدن انتخابات کنگره و کاهش مزیت نمایندگی، به این معناست که اعضای کنگره انگیزه‌های فزاینده‌ای برای اولویت دادن به وفاداری حزبی بر مصالحه قانون‌گذاری دارند. افزون بر این، افزایش کنترل رهبران حزبی بر دستور کار قانون‌گذاری، بسیاری از نمایندگان عادی را از فرآیند خط‌مشی‌گذاری کنار زده و کمیته‌های کنگره را به سمت نظارت بر اجرای قوانین سوق داده است. (Ainsworth, ۲۰۲۵)

نتیجه این تحولات، کاهش بی‌سابقه بهره‌وری قانون‌گذاری است. کنگره ۱۱۹ام (۲۰۲۵-۲۰۲۶) در پایان سال نخست فعالیت خود تنها ۱۴۶ قانون به تصویب رساند که در مقایسه با ۹۰۶ قانون در کنگره ۸۰ام (۱۹۴۷-۱۹۴۸) که به «کنگره هیچ‌کاره[۲]» معروف بود، کاهشی چشمگیر نشان می‌دهد. (CSPC, ۲۰۲۵) پژوهشگران این وضعیت را نه

---

۱. Ainsworth
۲. Nothing Congress

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

صرفاً ناشی از ناکارآمدی فردی، بلکه نتیجه «سیستمی طراحی‌شده برای بن‌بست و بی‌عملی» می‌دانند که طی دهه‌ها تشدید شده است. (Zaino, ۲۰۲۵) به عبارت دیگر، بن‌بست نهادی دیگر یک استثنا نیست، بلکه به قاعده دائمی تبدیل شده است.

اختلال کارکردی در فرایند تصمیم گیری در قالب تعطیلی‌های مکرر دولت فدرال نیز خود را نشان می‌دهد. در اکتبر تا نوامبر ۲۰۲۵، آمریکا شاهد طولانی‌ترین تعطیلی تاریخ خود به مدت ۴۳ روز بود که رکورد قبلی ۳۵ روزه (۲۰۱۹) را شکست. (Deccan Herald, ۲۰۲۵) این بن‌بست ناشی از اختلاف بر سر تمدید یارانه‌های بیمه درمانی بود؛ دموکرات‌ها تصویب بودجه را منوط به گنجاندن این یارانه‌ها می‌دانستند در حالی که جمهوری‌خواهان اصرار بر تفکیک این دو موضوع داشتند و در نهایت هیچ یک از دو طرف حاضر به عقب‌نشینی نشدند. (Deccan Herald, ۲۰۲۵) نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که بیش از ۷۵ درصد از آمریکایی‌ها نگران این تعطیلی‌های مکرر بودند و این وضعیت به کاهش اعتماد عمومی به نهاد کنگره دامن زده است.(Chen, ۲۰۲۵:۸) این موارد نشان می دهد که کنگره آمریکا به عنوان نهادی که در نظریه کاکس باید مدیریت تعارضات داخلی را فراهم کرده و سلطه را بدون استفاده از زور تضمین کند (Cox, ۱۹۸۱:۱۳۷)، عملاً این کارکرد را از دست داده و خود به عرصه بن‌بست‌های مزمن و اختلال در حکمرانی تبدیل شده است که این اختلال کارکردی، بازتولید هژمونیک ایالات متحده آمریکا را با مانع جدی مواجه کرده است.

۲-۲-۴-گسترش قدرت ریاست‌جمهوری و تضعیف نظام اداری

ریاست‌جمهوری‌گرایی[۱] در ادبیات علوم سیاسی، به‌ویژه در تحلیل تئودور لووی[۲]، به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن نهاد ریاست‌جمهوری به محور اصلی سیاست ملی تبدیل می‌شود؛ در نتیجه، تعادل قانون اساسی میان قوا مختل شده و اختیارات به‌طور فزاینده‌ای در شخص رئیس‌جمهور متمرکز می‌شود.(Lowi, ۱۹۸۵)

جکوبز و میلکیس[۳] معتقدند که از دهه ۱۹۹۰ به بعد، شاهد گسترش ریاست‌جمهوری‌گرایی در آمریکا بوده‌ایم که در آن تمایل جمعی به سپردن مسئولیت‌ها و قدرت‌های بیشتر به نهاد ریاست‌جمهوری و شخصی که در آن سمت خدمت می‌کند، وجود داشته است. (Jacobs and Milkis, ۲۰۲۵) کینگ[۴] که این دگرگونی را در آمریکا «حکمرانی از

۱. Presidentialism
۲. Theodore Lowi
۳. Jacobs and Milkis
۴. King

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

طریق فرمان[۱]» می‌نامد، معتقد است از طریق شش عامل عمده نهادینه شده است که شامل؛ یک‌جانبه‌گرایی فزاینده، آزمون هنجارها از طریق اقدامات کاخ سفید، کاربرد نظریه رئیس‌جمهور واحد به‌عنوان چارچوبی حقوقی، حمایت قضایی از قدرت اجرایی، نظارت سست قانون‌گذاری بر مجریه، و اعمال قدرت از طریق تهدید. مصادیق عینی این پدیده، در دوره اخیر به‌وضوح قابل مشاهده است. در ۱۰۰ روز نخست دوره دوم ریاست‌جمهوری ترامپ، وی ۱۳۷ فرمان اجرایی صادر کرد که در مقایسه با ۳۷ فرمان بایدن در دوره مشابه، افزایشی چشمگیر را نشان می‌دهد. (King, ۲۰۲٦) در کل سال ۲۰۲۵، تعداد فرمان‌های اجرایی منتشرشده به ۲۳۹ مورد رسید که نسبت به سال ۲۰۲۴ افزایشی زیادی داشته است (Competitive Enterprise Institute, ۲۰۲٦). افزون بر این، تسلط بر نهادهای مستقل فدرال از طریق صدور فرمان اجرایی در فوریه ۲۰۲۵ و همچنین رأی دیوان عالی در پرونده ترامپ در ژوئن ۲۰۲۶ که نظریه رئیس‌جمهور واحد را تأیید و اختیار رئیس‌جمهور را برای برکناری روسای آژانس‌های فدرال مستقل گسترش داد، نمونه‌هایی از این یک‌جانبه‌گرایی است. گینزبرگ[۲] این وضعیت را با اصطلاح «فرا-ریاست‌جمهوری[۳]» توصیف می‌کند؛ نظامی که در آن قدرت رئیس‌جمهور چنان عظیم است که عملاً از هرگونه نظارت و توازن مصون می‌ماند. این تحول نه‌تنها قوه مجریه را بر سایر قوا مسلط ساخته، بلکه با تضعیف استقلال خدمات کشوری، بوروکراسی فدرال و نهادهای پاسخگو، نظام تفکیک قوا را دچار فرسایش بنیادین کرده است (Ginsburg, ۲۰۲۵). از منظر نظریه هژمونی کاکس، هنگامی که یک نهاد از چارچوب هماهنگی نهادی خارج شده و به ابزاری برای تمرکز قدرت شخصی بدل می‌شود، ساختار تاریخی هژمونی با گسستی جدی مواجه شده و بحران نهادی به‌طور چشمگیری تشدید می‌یابد.

۳-۲-۴- تضعیف اعتماد به نظام قضایی

دیوان عالی آمریکا که نقشی بی‌نظیر به عنوان «داور نهایی قانون» ایفا می‌کند، با بحران عمیق مشروعیت و اعتماد عمومی مواجه شده است. دیوان عالی علیرغم نزدیک به دو قرن تلاش برای ارائه تصویری فراحزبی و بی‌طرفانه، به طور فزاینده‌ای به دلیل ماهیت ایدئولوژیک تصمیمات، تخلفات اخلاقی قضات و جدایی از پاسخگویی دموکراتیک، زیر ذره‌بین منتقدان قرار گرفته است. که کاهش شدید مشروعیت قضایی پیامدهای ناخوشایندی در سراسر نظام دموکراتیک آمریکا داشته است. (Box-Steffensmeier et al., ۲۰۲۵: ۲۵۰)

---

۱. Governing by Decree
۲. Ginsburg
۳. Hyper-Presidential

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

نظرسنجی ان‌بی‌سی نیوز در مارس ۲۰۲۶ نشان می‌دهد که تنها ۲۲ درصد از رأی‌دهندگان ثبت‌نام‌شده «اعتماد زیاد» یا «نسبتاً زیاد» به دیوان عالی دارند که این رقم پایین‌ترین سطح از زمان شروع این نظرسنجی در سال ۲۰۰۰ است. در میان جمهوری‌خواهان، اعتماد به دیوان عالی، از ۵۳ درصد در ۲۰۲۴ به ۳۵ درصد در ۲۰۲۶ کاهش یافته است. در میان دموکرات‌ها نیز تنها ۹ درصد اعتماد دارند. (NBC News, ۲۰۲٦) این بررسی ها نشان می‌دهد که کاهش اعتماد محدود به یک جناح سیاسی خاص نیست، بلکه پدیده‌ای فراحزبی است. این کاهش اعتماد تا حد زیادی نتیجه رویه‌های اخلاقی زیر سؤال رفته قضات دیوان بوده است. دیوان عالی نخستین آیین‌نامه اخلاقی خود را در نوامبر ۲۰۲۳ تحت فشار افکار عمومی تصویب کرد، اما این آیین‌نامه به دلیل خوداجرایی بودن و فقدان سازوکار نظارت مستقل و الزام‌آور بر قضات، از سوی کارشناسان ناکافی و ناقص تلقی می‌شود. (Box-Steffensmeier et al., ۲۰۲۵: ۲۵۱) مؤسسه پیو در نظرسنجی که در فوریه ۲۰۲۶ انجام داده به این نتیجه رسیده است که ۷۲ درصد از آمریکایی‌ها معتقدند دیوان عالی تصمیمات خود را عمدتاً بر اساس نظرات سیاسی شخصی قضات اتخاذ می‌کند، نه بر اساس تفسیر عینی قانون اساسی. (Pew Research Center, ۲۰۲٦: ۱۲) این رقم نسبت به ۵۸ درصد در سال ۲۰۲۲ افزایش چشمگیری یافته است. در میان دموکرات‌ها، این باور به ۸۹ درصد می‌رسد. (Pew Research Center, ۲۰۲٦: ۱۳) می‌توان گفت تضعیف اعتماد به نظام قضایی آمریکا به عنوان یکی از رکن‌های اصلی بازتولید مشروعیت نظم هژمونیک، نشانه مهمی از فرسایش درون‌زا محسوب می‌شود.

۴-۲-۴- کاهش توانایی هدایت نهادهای بین‌المللی

هژمونی آمریکا به طور سنتی بر توانایی این کشور در هدایت، شکل‌دهی و بهره‌برداری از نهادهای بین‌المللی استوار بود. در پی جنگ جهانی دوم، ایالات متحده شبکه ای از نهادهای امنیتی و اقتصادی منطقه ای و جهانی پدید آورد تا چیرگی خودش را تحکیم بخشد و سوداهای راهبردی کلان خود را پیش برد. برخی از دانشمندان و تحلیل گران سیاست خارجی بر این اعتقادند که نهادهای بین‌المللی می‌توانند کمک کنند تا استیلای آمریکا تداوم یابد. به گفته آن‌ها، ایالات متحده می‌تواند با تقویت نهادهای بین المللی نظم چیرگی بنیادی را که پس از جنگ جهانی دوم پدید آورده، همیشگی سازد و بدین ترتیب اطمینان یابد که نظم یاد شده پس از پایان یافتن شرایط تک قطبی هم دوام خواهد آورد. (پارمار و کاکس، ۱۳۹۰: ۱۲۳؛ طالعی حور، ۱۴۰۰: ۱۴۵) استفاده ابزاری از نهادهای بین‌المللی حاکی از تحول جدی و مهم در سیاست خارجی آمریکا بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر بود که نمود آن را در سند راهبرد امنیت ملی سال ۲۰۰۲ آمریکا شاهد هستیم. یکی از خصوصیات اصلی این راهبرد، این فرض بنیادین بود که تنها راه حفاظت از

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

آمریکا و حفظ منافع ملی آن رها شدن از محدودیت‌های است که ائتلاف ها، حقوق بین‌الملل و رژیم های بین‌المللی بر این کشور تحمیل کرده‌اند. بنابراین سیاست آمریکا در نهادهای بین‌المللی نه بر همکاری مبتنی بر اجماع در داخل نهادهای چند جانبه بلکه بر مبنای عمل یکجانبه و قدرت قهرآمیز ایجاد شده است(Lamy, ۲۰۰۵: ۵۲۵).

آمریکای در دوره ترامپ، به اعتبار قدرت اقتصادی خود زیر تعهدات بین الملل زد و برای کاستن از بار قیود جهانی و همچنین هزینه های آنها از برجام، پیمان آب وهوایی پاریس، یونسکو، قرارداد تجارت تسلیحات، پیمان تجارت شراکت فراآتلانتیک، نفتا و... خارج شد، غافل از اینکه خروج از این معاهدات جهانی، آورده ای جز کاهش نفوذ جهانی برای آمریکا به همراه نداشت (مرادپیری و رمضانی تکلیمی، ۱۴۰۱: ۷۷)

خروج از نهادهای بین‌المللی صرفاً یک اقدام انفعالانه و عقب‌نشستن از رهبری جهانی نیست، بلکه استراتژی «سلاح‌سازی عضویت[۱]» به عنوان ابزاری جدید برای اعمال فشار راهبردی تعریف شده است. تهدید مکرر به خروج از سازمان تجارت جهانی و اتحادیه پستی جهانی برای اخذ امتیازات ساختاری و قواعد جدید مورد استفاده قرار گرفته است .(Strategic Leadership Journal, ۲۰۲۵: ۷۷) این استراتژی اگرچه ممکن است در کوتاه‌مدت امتیازاتی به همراه داشته باشد، اما در بلندمدت مشروعیت و کارآمدی نهادهای بین‌المللی را تضعیف می‌کند و خلأ نهادی ایجاد می‌کند که سایر قدرت‌ها آن را پر خواهند کرد.

تأثیر مخرب این سیاست‌ها بر افکار عمومی جهانی عمیق و بی‌سابقه بوده است. نظرسنجی معتبر گالوپ در سال ۲۰۲۵ که در بیش از ۱۳۰ کشور جهان انجام شد، نشان می‌دهد که برای نخستین بار در تاریخ این نظرسنجی، چین با ۳۶ درصد از آمریکا با ۳۱ درصد در رتبه‌بندی محبوبیت رهبری جهانی پیشی گرفته است. متوسط «تأیید خالص» رهبری آمریکا (درصد تأیید منهای درصد عدم تأیید) در سطح جهان به منفی ۱۵ درصد رسیده که پایین‌ترین رقم ثبت‌شده در تاریخ این نظرسنجی است. در میان ۳۱ کشور عضو ناتو که متحدان سنتی و راهبردی آمریکا محسوب می‌شوند، اوضاع حتی وخیم‌تر است. تأیید رهبری آمریکا در میان این کشورها ۱۴ درصد کاهش یافته و به تنها ۲۱ درصد رسیده است. آلمان با ۳۹- درصد (یعنی ۳۹ درصد بیشتر عدم تأیید نسبت به تأیید) شدیدترین کاهش را در میان متحدان اروپایی تجربه کرده است. (Gallup, ۲۰۲۶) این بررسی ها نشان می‌دهد که سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه آمریکا، سرمایه نمادین و اعتماد متحدان سنتی را که یکی از ارکان اصلی هژمونی آمریکا بود، تخریب کرده است.

[۱] . weaponizing membership

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

۳-۴- فرسایش قدرت مادی

بر اساس نظریه رابرت کاکس، قدرت مادی به عنوان یکی از سه مؤلفه ساختار تاریخی، شامل توانمندی‌های اقتصادی، نظامی و فناورانه‌ای است که بستر مادی هژمونی را تشکیل می‌دهند. (Cox, ۱۹۸۱:۱۳٦) کاکس برخلاف رئالیست‌ها، قدرت مادی را نه به تنهایی، بلکه در تعامل با دو مؤلفه دیگر (ایده‌ها و نهادها) تحلیل می‌کند. (Cox, ۱۹۸۷: ٦)در وضعیت کنونی آمریکا، دو عامل مهم برای فرسایش قدرت مادی قابل شناسایی است که در ادامه این دوعامل مورد بررسی قرار می گیرد.

۱-۳-۴- نظامی‌گری بودجه ای و فرسایش زیرساخت‌های مدنی

یکی از بارزترین نشانه‌های تخصیص بیمارگون قدرت مادی در آمریکا، رشد بی‌رویه هزینه‌های نظامی-امنیتی به قیمت فرسایش سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های مدنی است. بر اساس اعلام وزارت دفاع آمریکا، بودجه درخواستی برای سال مالی ۲۰۲۶ بالغ بر ۱.۰۱ تریلیون دلار بوده که نسبت به سال مالی ۲۰۲۵ حدود ۱۳.۴ درصد افزایش نشان می‌دهد. تحلیلگران اقتصادی انتظار داشتند این افزایش، سهم هزینه‌های دفاعی از تولید ناخالص داخلی آمریکا را به ۳.۳ درصد برساند. (U.S. Department of War, ۲۰۲۵)

گریزیر[۱] و همکارانش در گزارش تحلیلی مؤسسه استیمسون با عنوان« حقیقت زشت درباره اقتصاد جنگ دائمی[۲]» استدلال می‌کنند که هزینه‌های بیش از حد امنیت ملی نه‌تنها به اقتصاد آمریکا کمک نمی‌کند، بلکه به آن آسیب می‌زند؛ زیرا با رشد بودجه پنتاگون، منابع از صنایع مولدتر به سمت بخش نظامی منتقل می‌شود. آن‌ها تأکید می‌کنند که مسئله اصلی پنتاگون، فقدان جهت‌گیری راهبردی روشن و واقع‌بینانه است و هیچ افزایش بودجه‌ای نمی‌تواند مشکلاتی را که ریشه در گسترش بیش از حد راهبردی دارند، حل کند. (Grazier, Gledhill, & Wilson, ۲۰۲٤)

براساس گزارش سالانه ۲۰۲۵ انجمن مهندسان عمران آمریکا، سرمایه‌گذاری عمومی در زیرساخت‌های مدنی به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی در آمریکا در دهه‌های اخیر کاهش یافته و به یکی از پایین‌ترین سطوح در میان کشورهای توسعه‌یافته رسیده است. در حالی که در همان بازه زمانی کشورهایی مانند آلمان، کانادا و استرالیا سالانه ۳ تا ۴ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را به زیرساخت‌های مدنی اختصاص می‌دهند، این رقم در آمریکا حدود ۲.۳ درصد است. نتایج این بی‌توجهی در وضعیت فیزیکی زیرساخت‌ها نمایان است: از هر ۵ مایل جاده اصلی در آمریکا، ۱

---

۱. Grazier
۲. The Ugly Truth about the Permanent War Economy

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

مایل در وضعیت نامناسب قرار دارد. حدود ۷ درصد از پل‌های آمریکا (بیش از ۴۳,۰۰۰ پل) از نظر ساختاری دچار نقص هستند و نیاز به تعمیر اساسی دارند. سیستم آبرسانی شهری نیز قدیمی است؛ برخی لوله‌های آب در شهرهای بزرگ بیش از ۱۰۰ سال سن دارند و سالانه حدود ۲۴۰,۰۰۰ شکستگی لوله رخ می‌دهد که منجر به هدررفت حدود ۶ میلیارد گالن آب تصفیه‌شده در روز می‌شود. این انجمن در ارزیابی‌های زیرساخت ها، از زمان شروع این ارزیابی‌ها در سال ۱۹۹۸، نمره کلی زیرساخت‌های ملی آمریکا را C اعلام کرده است که در سطح "متوسط و نیازمند توجه" ارزیابی می‌شود. در این گزارش، کل نیاز سرمایه‌گذاری برای رساندن ۱۸ دسته زیرساختی به "وضعیت تعمیرات مناسب" ۹.۱ تریلیون دلار برآورد شده است. بر اساس این گزارش، اگر سطح سرمایه‌گذاری فدرال در سطح فعلی (مصوب قوانین ۲۰۲۱ و ۲۰۲۲) ادامه یابد، در بازه ۲۰۲۴-۲۰۲۳ حدود ۵.۴ تریلیون دلار سرمایه‌گذاری می شود که شکاف سرمایه‌گذاری حدود ۳.۷ تریلیون دلار خواهد بود.(American Society of Civil Engineers, ۲۰۲۵)

در مجموع، شواهد حاکی از آن است که آمریکا با وجود برتری نظامی بی‌چون و چرا، در حال تجربه «فرسایش پنهان» زیرساخت‌های مدنی خود است. این وضعیت نشان‌دهنده گسست میان مؤلفه «قدرت مادی» در نظریه کاکس است: افزایش توانمندی‌های نظامی (یک بعد قدرت مادی) به بهای تضعیف سایر ابعاد قدرت مادی (زیرساخت‌های مدنی) تمام شده است.

۲-۳-۴- کاهش قدرت اقتصادی

دومین نشانه فرسایش قدرت مادی آمریکا، کاهش چشمگیر قدرت اقتصادی این کشور است که در سه موضوع به هم مرتبط نمایان می‌شود: رشد بی‌سابقه بدهی ملی، کاهش سهم آمریکا از اقتصاد جهانی، و افول تدریجی دلار به عنوان ارز ذخیره جهان.

واقعیت گریزناپذیر این است که افزایش بدهی‌های ملی، آسیب پذیری آمریکا را در برابر سایر رقبا و بازیگران بین الملل عمده از قبیل چین افزایش می دهد. نیل فرگوسن تاریخ دان انگلیسی زمانی انفجار بدهی ها را عامل زوال و انحطاط امپراتوری ارزیابی کرده بود. ایشان معتقد بود: «این نگرش که ایالات متحده آمریکا پناهگاهی امن است، بی معناست. بدهی حکومت این کشور به همان اندازه پناهگاهی امن است که بندر پرل هاربور در سال ۱۹۴۱ بود» (Ferguson,۲۰۱٤) بدهی ملی آمریکا به سطحی بی‌سابقه در تاریخ این کشور رسیده است. بر اساس داده‌های کمیته اقتصادی مشترک کنگره آمریکا[۱] در آوریل ۲۰۲۶، کل بدهی ناخالص ملی به ۳۸.۹۸ تریلیون دلار رسیده است

[۱] . Joint Economic Committee

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

که نسبت به یک سال قبل ۲.۷۷ تریلیون دلار افزایش یافته است. این رقم به ازای هر خانوار آمریکایی ۲۸۹,۲۰۴ دلار و به ازای هر نفر ۱۱۴,۰۰۰ دلار است. نرخ رشد بدهی نیز حیرت‌انگیز است: طی یک سال گذشته، بدهی ملی به طور متوسط روزانه ۷.۵۸ میلیارد دلار، ساعتی ۳۱۵.۶۷ میلیون دلار، و حتی در هر ثانیه ۸۷,۶۸۵ دلار افزایش یافته است (Joint Economic Committee, ۲۰۲۶). این سطح از بدهی، انعطاف‌پذیری بودجه‌ای دولت ایالات متحده آمریکا را محدود می‌کند و امکان سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، آموزش، بهداشت و سایر حوزه‌های کلیدی را کاهش می‌دهد. همان‌طور که کاکس تأکید می‌کند، قدرت مادی زمانی می‌تواند به تداوم هژمونی کمک کند که به طور متوازن و بهینه تخصیص یابد. بنابراین بدهی سرسام‌آور آمریکا، این تخصیص بهینه را با مانع جدی مواجه کرده است.

هر چند آمریکا همچنان بزرگترین اقتصاد جهان از نظر تولید ناخالص داخلی اسمی است، اما سهم آن از اقتصاد جهانی در حال کاهش است. بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول در آوریل ۲۰۲۵، سهم آمریکا از تولید ناخالص داخلی جهانی با تعدیل قدرت خرید حدود ۱۴.۶ درصد است. اگرچه این رقم هنوز قابل توجه است، اما در مقایسه با حدود ۴۰ درصد در دهه ۱۹۶۰ و بیش از ۳۰ درصد در دهه ۱۹۸۰ به شدت کاهش یافته است. پیش‌بینی‌ها حاکی از آن است که سهم آمریکا تا سال ۲۰۳۰ به ۱۱.۸ درصد کاهش یابد. در مقابل، سهم چین از اقتصاد جهانی به بیش از ۱۹ درصد رسیده و به گفته صندوق بین‌المللی پول، چین از سال ۲۰۱۴ بزرگترین اقتصاد جهان از نظر تولید ناخالص داخلی با تعدیل قدرت خرید بوده است.(International Monetary Fund, ۲۰۲۵) این تغییر در توزیع قدرت اقتصادی، نشانه مهمی از گذار هژمونیک است که کاکس به عنوان یکی از الگوهای تغییر در ساختار تاریخی توصیف کرده است

شاید نگران‌کننده‌ترین نشانه کاهش قدرت اقتصادی آمریکا، افول تدریجی دلار به عنوان ارز ذخیره جهان باشد. بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول که در گزارش‌های متعدد منعکس شده، سهم دلار از ذخایر جهانی ارز از بیش از ۷۰ درصد در اوایل دهه ۲۰۰۰ به حدود ۵۶.۷۷ درصد در پایان سال ۲۰۲۵ کاهش یافته است. این رقم پایین‌ترین سطح از زمان شروع ثبت این داده‌ها در سال ۱۹۹۹ است. (International Monetary Fund, ۲۰۲۶)

در مجموع، سه عامل اشاره شده همگی حاکی از فرسایش بنیان‌های اقتصادی هژمونی آمریکا هستند. از منظر نظریه کاکس، این فرسایش در سطح «قدرت مادی» در تعامل با فرسایش در دو سطح دیگر (ایده‌ها و نهادها) قرار دارد و این تعامل، بحران هژمونیک را تشدید می‌کند.

۳-۳-۴- فرسایش منابع طبیعی

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

یکی از ابعاد مغفول‌مانده قدرت مادی در تحلیل‌های رایج، وابستگی روزافزون آمریکا به واردات منابع طبیعی راهبردی است. بر اساس گزارش سازمان زمین‌شناسی آمریکا[1] در سال ۲۰۲۵، از ۹۰ کالای معدنی غیرسوختی که این سازمان رصد می‌کند، آمریکا برای ۱۶ کالا دارای ۱۰۰ درصد وابستگی خالص به واردات است. این ۱۶ کالا شامل آرسنیک، آزبست، سزیم، فلورسپار، گالیوم، گرافیت طبیعی، ایندیم، منگنز، میکای طبیعی، نیوبیم، روبیدیم، اسکاندیم، استرانسیوم، تانتالم، تیتانیوم اسفنجی و ایتریم هستند (U.S. Geological Survey, ۲۰۲۵). بر اساس گزارش سال ۲۰۲۶ آن سازمان، ایالات متحده برای ۱۴ ماده از ۳۳ ماده معدنی حیاتی به واردات از چین متکی است. همچنین ۷۰ درصد از عناصر خاکی کمیاب مصرفی آمریکا از چین تأمین می‌گردد (U.S. Geological Survey, ۲۰۲٦). این وابستگی شدید به رقبای ژئوپلیتیک، نه تنها قدرت آمریکا را تضعیف می‌کند، بلکه از منظر نظریه کاکس نشان‌دهنده گسست در پایه‌های مادی هژمونی است؛ چراکه هژمونی نیازمند کنترل بر منابع مادی تولید و بازتولید قدرت است (Cox, ۱۹۸۱)

۴-۳-۴- فرسایش ظرفیت فنی و تولیدی

زوال تدریجی ظرفیت تولیدی و صنعتی آمریکا یکی دیگر از مؤلفه‌های فرسایش قدرت مادی آمریکا است. در حالی که آمریکا همچنان در طراحی و نوآوری فناورانه پیشرو است، شکاف فزاینده‌ای بین نوآوری و تولید در این کشور پدید آمده است. به گزارش مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی[2] نوآوری بدون تولید، نسخه‌ای برای آسیب‌پذیری است؛ زمانی که فناوری‌ها در آمریکا ابداع می‌شوند اما در جای دیگری به تولید انبوه می‌رسند، نه تنها بازده اقتصادی ندارد، بلکه دانش فنی، یادگیری تکراری و هماهنگی زنجیره تأمین را که برای حفظ مزیت فناورانه پایدار حیاتی هستند، از دست می‌رود. (Shivakumar, ۲۰۲۵ :٤) فناوری‌هایی که نخستین بار در آزمایشگاه‌های آمریکا توسعه یافتند - از جمله پنل‌های خورشیدی، باتری‌های لیتیومی و قطعات نیم‌رسانا- به‌تدریج در شرق آسیا به تولید انبوه رسیده‌اند و ارتباط میان نوآوری آمریکایی و تولید صنعتی را تضعیف کرده‌اند (Shivakumar, ۲۰۲۵ :٥)

نتیجه گیری

این مقاله با هدف پاسخگویی به این پرسش اساسی انجام شد که مهم‌ترین علت افول قدرت آمریکا چیست؟ بر خلاف تحلیل‌های رایج که عمدتاً بر تهدیدهای بیرونی نظیر ظهور چین و احیای روسیه متمرکز بوده‌اند، این مقاله با بهره‌گیری

---

[1] . United States Geological Survey
[2] . Center for Strategic and International Studies

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

از نظریه انتقادی هژمونی رابرت کاکس استدلال کرد که زوال هژمونی آمریکا پیش از هر چیز ریشه در فرسایش درون‌زا و در سه سطح ایده، نهاد و قدرت مادی دارد.

در سطح ایده‌ها، شواهد نشان داد که باور به رویای آمریکایی و استثناگرایی آمریکایی به طور چشمگیری کاهش یافته، احساس بیگانگی از هویت ملی گسترش یافته و شکاف‌های هویتی و طبقاتی به عمیق‌ترین سطح خود در چند دهه اخیر رسیده است. در سطح نهادهای داخلی، کنگره دچار اختلال کارکردی شدید شده، بن‌بست‌های نهادی به قاعده دائمی تبدیل گشته و اعتماد عمومی به دیوان عالی و سایر نهادهای قضایی به پایین‌ترین سطح تاریخی سقوط کرده است. در سطح نهادهای بین‌المللی، توانایی آمریکا در هدایت و سوءاستفاده از سازمان‌ها و نهادهای مالی بین‌المللی به شدت کاهش یافته و استراتژی سلاح‌سازی عضویت نیز نتوانسته است این خلأ را جبران کند. در سطح قدرت مادی، نظامی‌گری بودجه‌ای به بهای فرسایش زیرساخت‌های مدنی، افزایش بدهی ملی و فرسایش منابع طبیعی و ظرفیت فنی و تولیدی آن کشور نشانه‌های آشکاری از تخصیص بیمارگون منابع است. در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که مهم‌ترین علت افول قدرت آمریکا نه ظهور چین یا احیای روسیه، بلکه فرسایش تدریجی از درون است. چین و روسیه بیش از آنکه عامل افول آمریکا باشند، از خلأ ایجاد شده بهره‌برداری کرده‌اند. این یافته پیامدهای مهمی برای درک تحولات نظام بین‌الملل دارد: گذار هژمونیک کنونی بیش از آنکه نتیجه رقابت قدرت‌های بزرگ باشد، محصول بحران درونی هژمونی آمریکا است. آینده نظم جهانی نه در میدان نبرد، که در کیفیت بازتولید ایده‌های مشروع، کارآمدی نهادها و تخصیص بهینه قدرت مادی در درون خود آمریکا تعیین خواهد شد.

تسریع افول هژمونی آمریکا، منافع جمهوری اسلامی ایران را بهتر تأمین می‌کند؛ بنابراین ایران با نقشی تشدیدکننده، می‌تواند هزینه‌های راهبردی آمریکا را افزایش دهد. بر این اساس، پیشنهادهای زیر مطرح می‌شود:

- جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با حفظ بازدارندگی نامتقارن و افزایش هزینه‌های حضور نظامی آمریکا در منطقه، منابع این کشور را از سرمایه‌گذاری در بازسازی داخلی به سمت تعهدات نظامی پرهزینه منحرف سازد.

-جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از شکاف‌های ائتلافی آمریکا بهره‌برداری کند و کشورهای منطقه را به بازنگری در پذیرش پایگاه‌های آمریکایی ترغیب نماید.

- جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با تقویت پیوندهای اقتصادی و امنیتی با قدرت‌های نوظهور (چین و روسیه) و نهادهای چندجانبه غیرغربی، مشروعیت ایده‌های هژمونیک لیبرال آمریکا را در سطح بین‌المللی به چالش بکشد.

- جمهوری اسلامی ایران می‌تواند روایت‌های جایگزین در باب نظم جهانی و حاکمیت را ترویج کند که با نارضایتی فزاینده در جوامع غربی از مدل لیبرال هم‌خوانی داشته باشد. با این حال، پیش‌شرط اثربخشی همه این راهبردها،

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

تقویت تاب‌آوری درونی ایران است؛ زیرا همان‌گونه که نظریه کاکس نشان می‌دهد، کشوری که خود در معرض فرسایش درون‌زا قرار دارد، نمی‌تواند از فرسایش رقیب خود بهره پایدار ببرد.

منابع:

Translated References to English

- Abbasi, M. M. (۲۰۲۵, August ۱۰). *The soft decline of a hard power: America is no longer popular*. Khamenei.ir. https://english.khamenei.ir/news/۱۱۸٤٥/The-soft-decline-of-a-hard-power-America-is-no-longer-popular.
- Ahooie, M., & Hosseini, D. (۲۰۱٦). The decline of American hegemony: The meaning of power transition in the world system and policy requirements. *Strategic Studies of Public Policy*, (۲۰), ٥۱-٦٦. [In Persian]
- American Psychological Association. (۲۰۲٥). *APA poll reveals a nation suffering from stress of societal division, loneliness*. https://www.apa.org/news/press/releases/۲۰۲٥/۱۱/nation-suffering-division-loneliness

–American Society of Civil Engineers. (۲۰۲٥). *2025 report card for America's infrastructure*. https://infrastructurereportcard.org/

–Bina, C. (۲۰۲۳). Globalization and the Decline of American Power: The Political Economy of the American Fall .Routledge.

–Boston Globe. (۲۰۲٥, July ۲). National pride in the US has declined sharply, Gallup survey finds. *BostonGlobe.com*.

–Box-Steffensmeier, J., Davis, N. T., & Hitt, M. P. (۲۰۲٥). The future of the US Supreme Court: Ethics, polarization, and reform. *Journal of Policy History*, ۳۷(۳), ۲٤۹-۲٦٥. https://doi.org/۱۰,۱۰۱۷/S۰۸۹۸۰۳۰٦۲٥۰۰۰۰٦٥

–Competitive Enterprise Institute. (۲۰۲٦, June ۳۰). Mid-year ۲۰۲٦: Is Washington actually deregulating? https://cei.org/blog/mid-year-۲۰۲٦-is-washington-actually-deregulating/

–Cox, R. W. (۱۹۸۱). Social forces, states and world orders: Beyond international relations theory. *Millennium: Journal of International Studies*, ۱۰(۲), ۱۲٦-۱٥٥.

–Cox, R. W. (۱۹۸۳). Gramsci, hegemony and international relations: An essay in method. *Millennium: Journal of International Studies*, ۱۲(۲), ۱٦۲-۱۷٥.

–Cox, R. W. (۱۹۸۷). *Production, power, and world order: Social forces in the making of history*. New York: Columbia University Press.

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

–Crosson, J., Lorenz, G., & Furnas, A. (۲۰۲۵). Pivots or partisans? Proposal-making strategy and status quo selection in Congress. *Quarterly Journal of Political Science*, ۲۰(۲), ۱۳۹-۱۸۱. https://www.emerald.com/qjps/article-abstract/۲۰/۲/۱۳۹/۱۳۳۰۲۱۰/Pivots-or-Partisans-Proposal-Making-Strategy-and

–DeMora, S. L., & Newman, B. J. (۲۰۲٦). Adolescent exposure to economic inequality and belief in the 'American dream' on entering adulthood. *British Journal of Political Science*, ٥٦(١), ١-٩.

–Ferguson, N. (۲۰۱٤, June). Networks and hierarchies. *The American Interest*.

–Gallup. (۲۰۲٦, April ۲). *China edges past U.S. in global approval ratings*. Gallup News. https://news.gallup.com/poll/٧٠٧٩٤٥/china-edges-past-global-approval-ratings.aspx

–Ginsburg, T. (۲۰۲٥, July ۲). The hyper-presidency. Persuasion. https://www.persuasion.community/p/the-hyper-presidency[reference:٣][reference:٤]

–Grazier, D., Gledhill, J., & Wilson, G. (۲۰۲٤). *The ugly truth about the permanent war economy*. Stimson Center. https://www.stimson.org/۲۰۲٤/the-ugly-truth-about-the-permanent-war-economy/

–Gustafson, A. (۲۰۲٦, May ٦). Roger Scruton was right about the war on patriotism. *The Heritage Foundation*.

–Harvard Kennedy School, Institute of Politics. (۲۰۲٥). *spring 2025 Harvard youth poll* (٥٠th Ed.).

–Hong Kong China News Agency. (۲۰۲٥, October ۲۷). "Like strangers in the homeland": Latest poll shows alienation among Black and Latino Americans reaches historic high. *Hong Kong China News Agency*.

–Howe, N. (۲۰۲٦). *Young adults lose faith in American exceptionalism*. Hedgeye Risk Management. (Carnegie Endowment for International Peace survey data)

–Huygens Addison Daniel. (۲۰۱۷). *American decline and changing global hegemony* (Master's thesis). Iowa State University.

–Huntington, Samuel P. American Politics: The Promise of Disharmony. Cambridge: Harvard University Press, ۱۹۸۱.

–International Monetary Fund. (۲۰۲٥, April). *World Economic Outlook: A critical juncture amid policy shifts*. Washington, DC: International Monetary Fund.

–International Monetary Fund. (۲۰۲٦, March ۲۷). *IMF Data Brief: Currency composition of official foreign exchange reserves*. https://data.imf.org/en/news/imf%۲۰data%۲۰brief%۲۰march%۲۰۲۷

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

–Israilov, P. (۲۰۲۵, March ۲۶). *The end of American exceptionalism?* Israilov Financial. (Based on Bank of America Global Fund Manager Survey)

–Jacobs, N. F., & Milkis, S. M. (۲۰۲۵). Subverting the republic: Donald J. Trump and the perils of presidentialism. University Press of Kansas. https://newbooksnetwork.com/subverting-the-republic

–Jones, J. (۲۰۲۵, June ۲۹). Americans' pride in their country is declining, new Gallup poll shows. *Fox News*.

–King, D. (۲۰۲۶). Governing by decree: The Trump presidency and the decline of "legislating together". *Political Science Quarterly*, ۱٤۱(۱), ۲۹–۳۸. https://doi.org/۱۰,۱۰۹۳/psquar/qqaf۰۹۱

–Lamy, S., English, R., & Smith, S. (۲۰۰۵). Reflection, evolution, integration: Hegemony and its discontents, a symposium. *International Studies Review*, ۷(٤).

–Lipset, Seymour Martin.(۱۹۹٦). American Exceptionalism: A Double-Edged Sword. New York: W.W. Norton,

–Lowi, Theodore J. (۱۹۸۵).The Personal President: Power Invested, Promise Unfulfilled. Ithaca: Cornell University Press.

–Moradpiri, H., & Ramezani Taklimi, D. (۲۰۲۲). The decline of American hegemony from the perspective of Western thinkers with emphasis on the theories of Fukuyama and Huntington. *Political Strategy Journal*, ٦(۲۲), ۷۱-۹۳. [In Persian]

–NBC News. (۲۰۲٦, March ۱۰). Poll: Confidence in the Supreme Court drops to a record low. NBC News. https://www.nbcnews.com/politics/supreme-court/poll-confidence-supreme-court-drops-record-low-rcna۲٦۲٤٥۹.

–Parmar, I., & Cox, M. (۲۰۱۱). Soft power and US foreign policy (A. Tayeb, Trans.). Tehran: Research Institute for Strategic Studies.

–Patel, A. K. (۲۰۲٥, December ۹). Latino sense of belonging decreases amid racial profiling, detention, and a fading American dream. *AULA Blog*.

–Patel, K., Hansmeyer, C., Desai, N., & Ajit, A. (۲۰۲٥). American hegemony at a critical juncture, lessons from history's great powers. *Frontiers in Political Science*, ۷, ۱٥۱۱۹۱۳. https://doi.org/۱۰,۳۳۸۹/fpos.۲۰۲٥,۱٥۱۱۹۱۳

–Pew Research Center. (۲۰۲٦, February). *Favorable views of Supreme Court remain near historic low*. Washington, DC: Pew Research Center.

–Pirani, S., & Saeediraad, A. (۲۰۲۱). The political decline of the United States of America: Contexts and causes. *Journal of American Strategic Studies*, (٤), ۱٤۹-۱٦۷. [In Persian]

–PRRI (Public Religion Research Institute). (۲۰۲٥). *American values survey 2025: Trump's unprecedented actions deepen asymmetric divides* (pp. ۱-۱۲). Washington, DC: PRRI.

نسخه غیررسمی
قبل از انتشار نهایی

–PRRI & Brookings Institution. (۲۰۲۵). *American values survey 2025*. Washington, DC: PRRI & Brookings Institution.

–Saeedi, R. (۲۰۲۱). An analysis of the whatness, whyness, and howness of America's decline from the perspective of long-cycle theory. *Journal of American Strategic Studies*, ۱(۱), ۵-۲۹. [In Persian]

–Schweller, R. (۱۹۹۸). *Deadly imbalances*. New York: Columbia University Press.

–Shivakumar, S. (۲۰۲۵, June ۵). Barriers to supply chain modernization and factor productivity enhancements [Testimony before the Joint Economic Committee]. Center for Strategic and International Studies. https://www.csis.org/analysis/barriers-supply-chain-modernization-and-factor-productivity-enhancements

–Strategic Leadership Journal. (۲۰۲۵). Trump's withdrawal diplomacy and the weaponization of US membership. *Strategic Leadership Journal*, (۲), ۷٤-۸۵. https://www.difesa.it/assets/allegati/٦٩١٠٦/slj_۲_۲۰۲۵.pdf

–Talei Hur, R. (۲۰۲۱). An analysis of US policies against the Islamic Republic of Iran based on neo-Gramscian theory. *Afagh Security Journal*, ۱٤(۵۰). [In Persian]

–Trubowitz, P., & Harris, P. (۲۰۱۹). The end of the American century? Slow erosion of the domestic sources of usable power. International Affairs, ۹۵(۳), ٦۱۹–٦۳۹. https://doi.org/۱۰,۱۰۹۳/ia/iiz۰۵۵

–U.S. Department of War. (۲۰۲۵, June ۲۵). *Senior officials outline President's proposed FY26 defense budget*. https://www.war.gov/News/News-Stories/Article/article/٤۲۲۷۸٤۷/senior-officials-outline-presidents-proposed-fy۲٦-defense-budget/

–U.S. Geological Survey. (۲۰۲۵). Mineral commodity summaries ۲۰۲۵ (Ver. ۱,۲). U.S. Geological Survey. https://doi.org/۱۰,۳۱۳۳/mcs۲۰۲۵

–U.S. Geological Survey. (۲۰۲٦). Mineral commodity summaries ۲۰۲٦ (Ver. ۱,۳). U.S. Geological Survey. https://doi.org/۱۰,۳۱۳۳/mcs۲۰۲٦

–U.S. wealth gap hits ٤۰-year high as top ۱٪ hold record ۳۱,۷٪ of national wealth. (۲۰۲٦, May ۱۳). *ABNA English*.

–Van den Broek, H., Ciftci, S., & Lersch, P. M. (۲۰۲۵). The association between childhood exposure to local wealth inequality and intergenerational income mobility in the United States. *Nature Communications*, ۱٦, Article ۹۱٦٤, ۱-۱۰.

–Wike, R. (۲۰۲٦). *As the U.S. nears its 250th birthday, dissatisfaction with democracy is widespread*. Pew Research Center.